

بازیگران جدید در نظام بین الملل*

تئودور کلمبیس و جیمز ولف

برگردان: دکتر سیداکبر احمدی

این نوشته، همانند سایر متون مربوط به روابط بین الملل، کشور - ملت را به منزله مهم ترین بخش یک کنش سیاسی مورد نظر قرار داده است. صرف نظر از پرداختن به مفاهیمی مانند قدرت، منافع ملی، سیاست خارجی، اطلاعات جاسوسی، و جنگ یا پرداختن به موضوعاتی نظیر کنترل تسلیحات، توازن قوا، حقوق بین الملل، سازمان های بین المللی، اقتصاد بین الملل، و توسعه، کشور - ملت به عنوان بحث اصلی مورد تحلیل و بررسی صریح و تلویحی قرار گرفته است.

استدلال می کنند که کشور - ملت ها در شرف کهنگی و فراموشی بوده و لازم است تجزیه و تحلیل جدیدی از آنها ارائه شود؛ به طور مثال باید بازیگران غیردولتی مانند سازمان های تروریستی، جنبش های مذهبی و سازمان های مذهبی بین المللی مورد توجه قرار گیرد. توجه این نوشته ها به بازیگران سیاسی بین المللی جدید که «قوم مداری مجدد» و فروپاشی سیاست جهانی را برجسته نموده، حاکی از این حقیقت است که با گذشت زمان، ارتباط میان ملت ها و اقوام به اندازه ارتباط میان دولت ها و

* . مقاله حاضر برگردان متن زیر است:

Theodore A. Coulombis and James H. Wolf,
**Introduction to International Relations,
Power and Justice**, (New Jersey: Prenciton -
Hall, 1990), Chapter 18.

اما در سال های اخیر مجموعه قابل ملاحظه ای از آثار، برتری مقوله کشور - ملت را مورد سؤال و بحث قرار داده است. این آثار

نظام بین‌المللی را به یک بازی بیلارد تشبیه کرده است. توپ‌های بیلارد بر کشورهای همگون دلالت دارند. دانشمند سیاسی نیز مانند بازیگر بیلارد که توپ‌های در حال حرکت را می‌نگرد، بدون آن که ذره‌ای نگران فرایندها و اجزای داخلی آنها باشد، به تماشای جنبش‌ها، ما نورها و اختلافات کشورها می‌نشیند. بنابراین تعاملات میان بازیگران غیرحکومتی، از جمله احزاب سیاسی، گروه‌های نژادی و شرکت‌های چند ملیتی که گاهی از کنترل حکومت‌ها فرار می‌کنند، به راحتی مورد غفلت قرار گرفته می‌شود. بورتون و همفکرانش به این نتیجه دست یافته‌اند که در نتیجه رشد تصاعدی تکنولوژی به ویژه در زمینه ارتباطات، حمل و نقل و تسلیحات، الگوی کلاسیک توازن قوا در اروپا برای اهداف تحلیلی معاصر فوق‌العاده نامناسب می‌نماید.

بحث بورتون این است که مدل «تار عنکبوت» یا تعدادی تارهای عنکبوتی مشبک و مسلط بسیار بهتر از مدل مجموعه توپ‌های ناهم اندازه بیلارد می‌تواند الگوی واقعیت بین‌المللی بسیار پیچیده معاصر قرار گیرد.

این الگو که عمدتاً ارائه تئوری را در خصوص آن بسیار دشوارتر دانسته‌اند، فرایندهای بالفعل سیاسی و اقتصادی را که سیاره ما با آنها مواجه است با انحراف بسیار کمتری نشان می‌دهد. الگوی تار عنکبوت به طور مثال، فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی عظیم و غول پیکر مانند

حکومت‌ها ارزش می‌یابد. کل محدوده آثار راجع به انواع مختلف موضوعات در حیطه فعالیت غیرحکومتی و فراحکومتی را سیاست فراملی نامیده‌اند.

بررسی‌های التقاطی انجام گرفته در صدد برآمده است تا با بهره‌گیری از شیوه‌های علمی و سنت‌گرایانه، پدیده بازیگران جدید رابه نمایش بگذارد. صاحبان این مطالعات و بررسی‌ها با کمک گرفتن از روزنامه نیویورک تایمز به عنوان منعکس‌کننده رویدادهای مهم بین‌المللی، چنین برداشت نموده‌اند که بیش از یک سوم فعالیت‌های بین‌المللی منحصراً در میان بازیگران غیرحکومتی، مانند شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های تروریستی رخ می‌دهد. به علاوه بیش از پنجاه درصد کل فعالیت‌های بین‌المللی دربرگیرنده تعاملات میان بازیگران غیرحکومتی و کشورهاست. این نویسندگان و محققان به نحوی کاملاً منطقی چنین نتیجه می‌گیرند که بررسی و تحلیل روابط بین‌الملل بر مبنای الگویی سنتی که بازیگران غیرحکومتی را در بر نمی‌گیرد واقعیت را شدیداً تحریف می‌کند، زیرا بخش فزاینده‌ای از فعالیت‌های مهم بین‌المللی را نادیده گرفته و از یادبرده است.

جان بورتون یکی از تئوری پردازان مشهور در روابط بین‌الملل ابعاد ذهنی این مسئله را به خوبی تلخیص نموده است. وی همان گونه که عقیده سنتی دانشمندان سیاسی بوده است،

جنرال موتوزر، آی.بی.ام، هیتاچی و یونی لر را شرح می‌دهد. شرکت‌های مذکور و نظایر آن دائماً به نحو فزاینده‌ای بر اساس سود حداکثر و رشد شرکت عمل کرده، عمدتاً خارج از محدوده پذیرش قوانین یک مقام دولتی و یا بین‌المللی قرار می‌گیرند. الگوی تار عنکبوت به تشریح فعالیت‌های سازمان‌های قوم مدار جدایی طلب و جنبش‌هایی مانند ارتش جمهوری خواه ایرلند در اولستر؛ جامعه قبرسی‌های ترک در قبرس، ایبوس در نیجریه؛ باسک‌ها در اسپانیا؛ کردها در ایران، عراق و ترکیه؛ و کبک‌ها در کانادا می‌پردازد. الگوی تار عنکبوت میدان فعالیت را به آن دسته از افراد و سازمان‌های غیر دولتی مانند پاپ ژان پل دوم و سازمان عفو بین‌الملل که از نفوذ بین‌المللی پر قدرتی برخوردارند واگذار می‌نماید.

در متن الگوی تار عنکبوتی، حکومت دولت - ملت‌های شناخته شده گوناگون به ویژه حکومت قدرت‌های بزرگ هنوز بازیگران بسیار مهمی در صحنه بین‌الملل به شمار می‌آیند، ولی دیگر نمی‌توان آنها را بازیگران صرف به شمار آورد. به هنگام اتخاذ مدل تار عنکبوتی برای نظام بین‌الملل، الگوهای نظیر توازن قوا، نظام دو قطبی، نظام دارندگان حق وتو، غیر عملی و بسیار نامربوط جلوه می‌کند. ما معتقدیم که صرف نظر از موضوع کم‌رنگ شدن نقش دولت - ملت‌ها، در مورد

کهنگی آنها مبالغه شده است. چه بسا این مبالغه

به منظور انطباق گرایش‌های سیاسی بین‌المللی زمان معاصر و جلب توجه محققان و عموم مردم نسبت به موضوعات مهم و جدید انجام گیرد. با وجود این برای این که بتوان کلیه بازیگران غیر حکومتی را نادیده انگاشت باید واقعیت سیاسی و بین‌المللی معاصر را شدیداً مخدوش کرد. برای تبیین موضوع چهار دسته از بازیگران غیر حکومتی را مورد بحث قرار می‌دهیم: شرکت‌های چند ملیتی، گروه‌های نژادی، سازمان‌ها و تشکیلات تروریستی و جنبش‌های مذهبی^(۱). قسمت اعظم این گفتار به کشورهای غیر کمونیستی و روابط درونی آنها مرتبط می‌شود. گرایش متخذه در کشورهای کمونیستی که در برگیرنده بیش از دو سوم جمعیت جهان است به سوی افزایش تمرکز قدرت موجود در دست حکومت‌های مرکزی و همچنین، افزایش نظارت و کنترل از سوی مقامات حکومتی بر فعالیت‌های بازیگران غیر حکومتی، از جمله دانشگاه‌ها، تعاونی‌های کشاورزی و کارگری، کارخانه‌ها و شرکت‌های سهامی می‌باشد. همچنین، گرایش معاصر جهان سوم و جهان اول غیر کمونیست و صنعتی بر افزایش قدرت حکومت مرکزی در کنترل و رفع مشکلات وسیع اجتماعی از جمله بیکاری، تورم، رشد جمعیت، قحطی در سطح جهانی، آلودگی محیط زیست و افزایش میزان جرم استوار است.

شرکت های چند ملیتی

ثروتمندترین کشورهای جهان هستند. اما بیست و پنجمین مورد یک دولت و یا کشور نیست، بلکه «جنرال موتورز» است. فنلاند و اکسون در سی و یکمین جایگاه در کنار هم قرار دارند و سی و دومین مورد مربوط به شرکت «رویال داچ شل» می باشد.

این آمار و سایر ارقام ما را به این نتیجه گیری می رساند که وسعت و ثروت شرکت های چند ملیتی آن چنان قابل ملاحظه است که دانشجویان رشته روابط بین الملل نمی توانند آن را نادیده انگارند. گرچه اکثر تحلیل گران در مورد حوزه وسیع و حجم این شرکت ها اتفاق نظر دارند، اما شدیداً با تأثیر و کارایی آنها در نظام بین المللی به طور کلی، و بر انواع خاص دولت - ملت ها به طور ویژه مخالف اند.

به دلخواه می توان حامیان این شرکت ها را خوش بینان به شرکت های چند ملیتی و منتقدان را بدبینان به آنها نامید. خوش بینان، این حیطه شرکت های چند ملیتی را قوی ترین عامل در جهت بین المللی ساختن جامعه بشری می دانند. به عبارتی، این گروه بحث و استدلال عمل گرایان را یک قدم به جلو برده اند. اینان شرکت های چند ملیتی را ائتلاف های عظیم اقتصادی و دارای ظرفیت، مهارت و تدبیر کافی می دانند که می تواند جهان را به مثابه یک بخش اقتصادی تلقی نموده و عوامل تولید (کار، سرمایه و مدیریت) را به منظور دست یابی به حداکثر کارایی و بهره وری و منطبق با قواعد

مؤسسات چند ملیتی به چند روش تعریف شده اند. یکی از محققان برجسته، مؤسسات چند ملیتی را «مجموعه ای از شرکت های دارای تابعیت مختلف و به هم پیوسته از طریق استراتژی مشترک مدیریتی» تلقی می کند.

طبق تعریف دو تن دیگر از تحلیلگران، شرکت های چند ملیتی عبارت است از «شرکت هایی که بر توانایی های تولید در یک یا چند کشور نظارت دارند». اکثر آثار و نوشته های مطلع بر آمار و نسبت های شگفت آوری از شرکت های چند ملیتی تأکید دارند. تعداد کارمندان شرکت «اکسون» سه برابر کارکنان وزارت امور خارجه آمریکا است. ناوگان نفت کش این شرکت با ظرفیت حدود شش میلیون تن، نیمی از گنجایش ناوگان شوروی را دارا می باشد. فروش سالانه شرکت «جنرال موتورز» بیش از تولید ناخالص اندونزی، ترکیه و یوگسلاوی [سابق] است. به علاوه، میزان متوسط رشد سالانه شرکت های چند ملیتی موفق به دو تا سه برابر این میزان در ایالات متحده آمریکا می رسد.

جدول، مقایسه ای روشن و گویا میان قدرت اقتصادی شرکت های چند ملیتی و قدرت اقتصادی دولت - ملت هاست. این جدول به وضوح نشان می دهد که شرکت های چند ملیتی در ابعاد غول آسایی رشد کرده اند. بیست و چهار مورد اول این جدول، ۲۴ مورد از

رتبه بندی نسبی اقتصادهای ملی و بزرگترین شرکت های صنعتی در جهان

رتبه (۱۹۸۷)	واحد تحلیل	میلیارد دلار	رتبه (۱۹۸۷)	واحد تحلیل	میلیارد دلار
۱	ایالات متحده	۴,۴۸۶	۲۸	دانمارک	۷۹
۲	ژاپن	۲,۶۶۴	۲۹	آرژانتین	۷۷
۳	اتحاد شوروی	۲,۳۵۷	۳۰	تایوان	۷۱
۴	آلمان غربی	۹۰۸	۳۱	فنلاند و آکسون	۷۰
۵	ایتالیا	۷۴۳	۳۲	اتریش	۶۶
۶	فرانسه	۷۲۴	۳۳	رویال داچ شل / گروه شل	۶۵
۷	بریتانیا	۵۵۷	۳۴	فورد	۶۳
۸	کانادا	۴۱۳	۳۵	بلغارستان	۶۱
۹	چین	۲۸۶	۳۶	نروژ و آفریقای جنوبی	۶۰
۱۰	اسپانیا	۲۸۲	۳۷	ایزویر و اند ونزی	۵۹
۱۱	برزیل	۲۷۰	۳۸	ترکیه	۵۸
۱۲	لهستان	۲۶۰	۳۹	نیجریه و ونزوئلا	۵۳
۱۳	هند	۲۰۰	۴۰	آی بی ام	۵۱
۱۴	استرالیا	۱۹۶	۴۱	موبیل	۴۵
۱۵	آلمان شرقی	۱۸۸	۴۲	تایلند	۴۲
۱۶	هلند	۱۷۵	۴۳	یونان ، عراق و بریتیش پترولیوم	۴۰
۱۷	یوگسلاوی	۱۴۵	۴۴	پرغال و ژنرال الکتریک	۳۵
۱۸	چکسلواکی	۱۴۴	۴۵	کلمبیا و آتی و تی	۳۴
۱۹	رومانی	۱۳۸	۴۶	پاکستان و فیلیپین	۳۳
۲۰	مکزیک	۱۲۷	۴۷	آی آر آتی (رم)، تگزاکو و تویوتا	۳۲
۲۱	سوئیس	۱۲۶	۴۸	دایملر بنز	۳۰
۲۲	کره جنوبی	۱۱۸	۴۹	دوپون	۲۷
۲۳	بلژیک	۱۱۵	۵۰	مالزی و ماتسوشیتا الکتریک	۲۶
۲۴	سوئد	۱۰۶	۵۱	یونیلور (دوتردام)	۲۵
۲۵	ژنرال موتورز	۱۰۲	۵۲	زلاندنو، شورون و فولکس واگن	۲۴
۲۶	عربستان سعودی	۸۵	۵۳	انی (رمی)، هیتاچی و کرایسلر	۲۳
۲۷	مجارستان	۸۴	۵۴	فیلیپس الکتریک	۲۲

منبع: براساس داده های

"The World's 50 Biggest Industrial Corporations", **Fortune**, 116 (August 3, 1987), & The World Factbook, 1988 (Washington, D. C.: Central Intelligence Agency, 1988).

داده های مورد استفاده تولید ناخالص داخلی برای اقتصادهای ملی و فروش های سالانه برای شرکت ها هستند.

حقوق مزایای تطبیقی به یکدیگر متصل سازند^(۲) لذا ادامه بحث خوش بینان این حیطه چنین است که شرکت های چند ملیتی می توانند محصولات بهتر و بیشتر را با قیمت نازل تر تولید نموده و بدین وسیله، تقاضای جهانی این تولیدات را که همواره در حال افزایش است برآورده سازند. به نظر خوش بینان، شرکت های چند ملیتی عوامل پر قدرتی در جهت تجدید گرای جهانی، به ویژه در میان کشورهای کمتر توسعه یافته به شمار می آیند. آنان در مناطق مختلف جهان اقدام به ورود، ایجاد مشاغل جدید، معرفی تکنولوژی های پیشرفته و آموزش افراد محلی در زمینه هنرها و علوم مدیریت مدرن می نمایند. بنابراین یکی از مهم ترین نتایج فرعی فعالیت شرکت های چند ملیتی، بین المللی نمودن فرآیندهای تولید و توزیع می باشد. مدیران و کارکنان این شرکت ها که دو شادوش یکدیگر فعالیت نموده و وفاداری های حرفه ای خود را مدیون ساختارهای معقول اقتصاد و برنامه ریزی می باشند (بیش از دولت های افراطی و متعصب) شهروندان شایسته تری برای جهان کنونی هستند، با جنگ و ملی گرایی هرج و مرج طلب در تضاد هستند و با یاری حقوق و حکومت جهانی راه را برای توسعه جهانی آماده می کنند.

در واقع، اکثر مباحث و استدالات محکم خوش بینان به شرکت های چند ملیتی این است که چنین شرکت هایی با گسترش و ادغام توانایی ها و تولیدات خود در سطح جهان، رویه و روش جنگ های بین المللی را تا اندازه ای منسوخ خواهند کرد. آنان با مشاهده و توجه دقیق به این مطلب که رشد فعالیت شرکت های چند ملیتی به لحاظ جغرافیایی ابتدا به منطقه آتلانتیک مرتبط می شود - که در آنجا به طور هم زمان، ملموس ترین میزان رشد در ترکیب منطقه ای رخ داده است چنین استدلال می کنند که این ناحیه نهایتاً پس از جنگ جهانی خونین و ویرانگر به منطقه صلح تبدیل شده است. امروزه پیش بینی جنگ میان ایالات متحده و کانادا یا فرانسه و آلمان غیر قابل تصور است.

بنابراین، خوش بینان به شرکت های چند ملیتی، چنین نتیجه می گیرند که افزایش شرکت هایی با گرایش جهانی و مدیرانی برخوردار از تفکر جهانی، عصر طلایی جدیدی از صلح و فراوانی با خود همراه دارند و معتقدند که شرکت های جهانی بزرگ ترین آرزوی بشریت را در زمینه تولید و توزیع ثروت ها و منابع زمین برآورده خواهند کرد. آنان اظهار می دارند که تقاضاهای موجود در این حیطه عبارت اند از: قوانین بین المللی بهتر برای فعالیت شرکت های چند ملیتی؛ استاندارد کردن نظام های حقوقی و ملی مختلف که انتقال مؤثر سرمایه، مدیریت، تکنولوژی و تولیدات اقتصادی را مجاز می سازد؛ و نهایتاً جلوگیری از بهره برداری شرکت های چند ملیتی از گریزگاه های موجود در نظام های حقوقی و ملی گوناگون. طبیعتاً

امتیاز استانداردسازی نظام حقوق بین الملل، تبدیل تدریجی جهان به یک جامعه حقوقی هماهنگ، یک «دهکده جهانی ویایک» (فروشگاه جهانی بزرگ) است.

بدبینان و منتقدان شرکت های چند ملیتی به چهار دسته بندی اصلی اجتماعی استناد می کنند:

۱- اتحادیه های کارگری ملی گرا و طرفدار حمایت از محصولات داخلی در جهان غرب؛
۲- بوروکراسی های دولتی محتاط که از عدم نظارت شرکت های چند ملیتی بر تجمع ثروت و قدرت وحشت زده هستند؛

۳- حکومت ها یا جنبش های مخالف در کشورهای کمتر توسعه یافته که به واسطه توانایی شرکت های چند ملیتی در کنترل ساختارها و الگوی سیاست ها، اقتصادها و جوامع خود هوشیار گشته اند؛

۴- عناصر جوامع علمی و تحقیقاتی که با هوشیاری به آشفته گی ها و بی ثباتی های ایجاد شده به واسطه شرکت های غول آسا و سوداگر می نگرند.

کار سازمان یافته با رشد شرکت های چند ملیتی در تقابل است، زیرا مدیران و صاحبان صنعت در پی تصمیمات ملی با گستره جهانی کارخانجات خود را به مناطقی با نیروی کار کم هزینه تر منتقل می سازند. این حرکت موجبات بیکاری را در ایالات متحده، انگلستان و سایر کشورهای صنعتی که دارای اتحادیه های

کارگری کارآمد هستند فراهم می آورد. همچنین، از آنجا که اتحادیه های کارگری چند ملیتی با مدیریت چند ملیتی همگام نبوده اند، شرکت های چند ملیتی با فدا کردن شرایط کلی کار و پرداخت غرامت می توانند در برابر اعتصاب ها مقاوم تر عمل کنند. در نهایت اتحادیه های کارگری بر این مسئله تأکید دارند که دولت ها باید از صنایع داخلی در برابر رقبای سرسخت خارجی که بازارها را از کالاهای تولیدی به دست «کارگر مفت» در «کشورهای آمریکای لاتین»، از طریق «پنهان کاری های مالیاتی و «سکوهای صادراتی که مبنای جدید عملکرد شرکت های چند ملیتی است انباشته می سازند، حمایت کنند.

بحث سایر بدبینان نسبت به شرکت های چند ملیتی به طور خلاصه در کتاب ضرورت جهانی، تالیف بارنت و مولر آمده است. بارنت و مولر معتقدند که شرکت های چند ملیتی به مثابه «قوی ترین سازمان های بشری هنوز به منظور..... به استعمار کشاندن آینده تعبیه شده اند.» آنان فرضیه محوری خوش بینان به شرکت های چند ملیتی - مثلاً شرکت های چند ملیتی عوامل بنیادین صلح و پیشرفت جهانی هستند - را مورد مناقشه قرار می دهند. استدلال بارنت و مولر این است که راهبردهای فعلی و مطرح شده در خصوص شرکت های جهانی امید چندانی برای حل مشکلاتی مانند قحطی جهانی، بیکاری فراگیر و بی عدالتی غیرموجه

باقی نمی‌گذارد. دانش فنی کار در مدیریت بهره می‌گیرند. لذا، آنها کارخانه‌ها را در مناطقی با نیروی کم هزینه‌تر مانند هنگ کنگ که در آن دستمزدها پایین و ساعات کار طولانی است بنا می‌کنند. برخلاف تصور عموم، شرکت‌های چند ملیتی بیشتر سرمایه خود را در کشورهای میزبان حفظ کرده آن را به همراه خود نمی‌برند.^(۳) پس از تأسیس و یا حداقل در ابتدای امر، شرکت مورد نظر به ایجاد مشاغل و به فعالیت و داشتن اقتصاد مبادرت می‌ورزد، اما آنچه که در این میان مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که شرکت‌های چند ملیتی با رقابت نابرابر نسبت به خریدن و یا از صحنه بیرون راندن مشاغل آزاد کوچک در محل اقدام می‌کنند. از آنجا که شرکت‌های چند ملیتی، «سرمایه بر» بوده (یعنی به منظور انطباق با استانداردهای صنعتی غرب از تجهیزات خود کار و ذخیره‌گر نیروی کار بهره می‌گیرند؛ زیرا نیروی کار پرهزینه است) و مشاغل کوچک محلی محور هستند، تأثیر ویژه هجوم این شرکت‌ها، افزایش بیکاری در محل و فقر زندگی اجتماعات بیکار به مرور زمان خواهد بود.^(۴)

شرکت‌های چند ملیتی با کمک فعالیت‌های تبلیغاتی جمعی و وسوسه‌انگیز، سلايق و سبک‌های کشورهای جهان سوم را منحرف ساخته و تجملات را به ضرورت تبدیل می‌کنند. آنها در عین حال به مسائل حیاتی اجتماع مانند تغذیه، هوای سالم و بهداشت عمومی بی‌توجه

محور بحث بدبینان به شرکت‌های چند ملیتی این است که؛ شرکت‌های دارای گرایش جهانی به مثابه اربابان غایبی هستند که دغدغه اصلی آنان افزایش سود است و نسبت به شرایط افرادی که به خدمت آنها در آن محل گماشته شده‌اند بی‌توجه هستند. بارنت و مولر اظهار می‌دارند که شرکت‌های چند ملیتی سه نیاز اساسی بشر را نقض کرده‌اند؛ این نقض پیامدهای فاجعه‌آمیزی برای ۶۰ درصد قشر سطح پایین و کم بضاعت‌تر جمعیت انسان‌ها به دنبال خواهد داشت که به تدریج خود را فقرزده و منزوی می‌یابند. این نیازهای انسانی عبارتند از: تعادل اجتماعی، تعادل بوم شناختی و تعادل روانی. آنان شرکت‌های چند ملیتی را به برهم زدن این توازن از طریق گسترش بی‌عدالتی اقتصادی، آلودگی محیط زیست و انزوای روحی متهم می‌سازند.

استدلال این دو نسبتاً ساده است؛ شرکت‌های چند ملیتی کشورهای فقیر را مستعمره می‌سازند و کشورهای ثروتمند را به تدریج به ضعف و بی‌ثباتی می‌کشانند و این در حالی است که خود به پیکری عظیم الجثه تبدیل می‌شوند. در این گفتار صرفاً می‌توانیم برخی از توجیحات موجود در خصوص اظهارات گروه بدبین را به طور خلاصه بیان کنیم؛ طبق گفته بارنت و مولر شرکت‌های چند ملیتی از دولت - ملت‌های صنعتی و به ویژه ایالات متحده آمریکا در زمینه

هستند. از آنجا که دغدغه اصلی شرکت‌های چندملیتی به حداکثر رساندن سود نه در سطح داخلی، بلکه در سطح جهانی است، آنها عمدتاً نسبت به آلودگی محیط زیست و استانداردهای زندگی طبقه کارگر بی‌اعتنا هستند. درحقیقت، شرکت‌های چندملیتی به سوی تشویق و حمایت از دولت‌های مرتجعی گرایش دارند که به حفظ منافع‌شان در برابر کار محلی می‌پردازند. این نیروی کار در پی دستیابی به دستمزد بیشتر، نظارت بر مبارزه با آلودگی هوا، پایه‌گذاری رفتارهایی مانند مردمی‌کردن و ملی‌سازی که عناصر سیاسی داخلی تندروتر آن را پیشنهاد کرده‌اند، می‌باشد همان‌گونه که تجارب کشورهایمانندشیلی، برزیل، هندوراس و سایر قسمت‌های جهان نشان می‌دهد؛ این دولت‌ها از آنجا که کمترین تقاضا را از این شرکت‌ها دارند بیش از سایرین در راه تنظیم طرح جهانی به حداکثر رساندن سود فعالیت می‌کنند. این وضعیت باعث شده که «امیلیومدی» حاکم نظامی برزیل در سال‌های ۱۹۶۹-۷۴، با عصبانیت اظهار نماید که «عملکرد برزیل صحیح است، ما اما مردم درست عمل نمی‌کنند».

طبق گفته گروه بد بین، مادامی که هیچ‌گونه نظارتی بر فعالیت شرکت‌های چندملیتی صورت نگیرد، آینده کشورهای فقیر اسفبار باقی خواهد ماند. بی‌عدالتی، بیکاری و سوءتغذیه شدیدتر، افزایش جمعیت، تمام‌شدن

منابع طبیعی و به فراموشی سپردن مسائل محیط زیست که به مرگ محیط‌زیست می‌انجامد از جمله مسائل مورد انتظار است، اما به عقیده بارنت و مولر این سرنوشت صرفاً به کشورهای فقیر مختص نمی‌شود. ایالات متحده آمریکا، ژاپن و سایر کشورهای صنعتی، اگر چه با شدت کمتری ولی با برخوردی یکسان مواجه هستند. با افزایش کارخانه‌ها و حتی انتقال مراکز شرکت‌ها به خارج از ایالات متحده، مشکل بیکاری و در نتیجه توزیع ناصحیح درآمدها در جهان صنعتی غرب بحرانی‌تر می‌شود. همزمان با این وضعیت، هنگامی که کشورهای کمتر توسعه یافته به صورت کارتل‌های تولیدکننده انرژی و مواد خام به یکدیگر پیوندند (مانند سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اوپک) و بتوانند بر قیمت انرژی و مواد خام بیفزایند، شرکت‌های چندملیتی از بیکاری و تورم لطمه می‌بینند. در این اثنا، سود شرکت‌های چندملیتی همچنان روبه افزایش است و ثروت میان افراد کمتر و کمتری تقسیم می‌شود. نتیجه حاصل از بدبینی بارنت و مولر این است که تجربه نشان داده است که دولت‌های جهان سوم و همچنین کشورهای صنعتی غرب قادر به توقف فرآیند تجمع ثروت در دست شرکت‌های چندملیتی و فقرزدگی سایرین نمی‌باشند. شرکت‌های چندملیتی در حال حاضر نیز، آنچنان ثروتمند و پر قدرت هستند که به کمک مجموعه‌ای از

نظارت‌های جدی ملی و فراملی و طرح دقیق همکاری‌های بین‌حکومتی به بحث می‌پردازند، آنان معتقدند که نظارت بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد به مفهوم عدم مداخله در فعالیت شرکت‌های چند ملیتی است. آنان می‌گویند نظارت ملی و داخلی بسیار جدی‌تر بوده و از توانایی‌های شرکت‌ها به منزله اربابان غائب و بدون دغدغه نسبت به شرایط محلی می‌کاهد.

چنانچه فعالیت‌ها و پیوند میان شرکت‌های چند ملیتی و دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و سایر بازیگران غیرحکومتی مورد تأکید قرار گیرد، سیاست بین‌الملل در آینده به طور چشمگیری تحت تأثیر منافع قابل ملاحظه و فعالیت‌ها مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. با وجود این حتی اگر دلیل غیر از عامل قلمرو و مرزها نباشد، مایل به حذف بی‌فایده خواندن دولت - ملت‌ها نیستیم. دولت - ملت‌ها به اعمال نظارت نظامی و سیاسی بر مناطق دقیقاً مرزبندی شده دنیا و ساکنان آنها می‌پردازند. از سوی دیگر، شرکت‌های چند ملیتی شبکه‌هایی از تکنولوژی، سرمایه، مدیریت و گسترش کار به تعدادی از کشورها داده، آنها را تحت پوشش قرار می‌دهند. شرکت‌های چند ملیتی به سختی می‌توانند بدون تلافی جویی بعدی به وسیله مهار «قدرت» شرکت، حقوق قانونی دولت‌ها را تهدید نمایند.

فعالیت‌ها و حتی رشوه‌دهی آشکار می‌توانند تشکیلات قوای مجریه و مقننه کشورهای غیرکمونیزست را تحت تأثیر قرار دهند.

چکیده‌ای از دعاوی موجود در حمایت و اعتراض به شرکت‌های چند ملیتی

گروه‌های خوش بین و بدبین به شرکت‌های چند ملیتی در یکی از موارد ارزیابی با یکدیگر اتفاق نظر دارند؛ شرکت‌های چند ملیتی چندان پرقدرت هستند که تحلیل‌گران روابط بین‌الملل نمی‌توانند آنها را نادیده انگارند، بنابراین لازم است که این غول آسای جدید به دقت مورد بررسی قرار گرفته و به نفع همگان کنترل شود. اختلاف نظر میان گروه بدبین و خوش بین متوجه اهمیت این کنترل ضروری است. خوش بینان به این شرکت‌ها با بهره‌گیری از اندیشه‌های آرمان‌گرایانه مختلف، رشد شرکت‌ها را یک پدیده بدیع بین‌المللی سازی در جهانی می‌دانند که از تعصب و افراطی‌گری کوتاه‌فکران به تنگ آمده است؛ آنان کنترل و نظارت یک مجموعه بین‌المللی وابسته و یا غیر وابسته به سازمان ملل متحد را ترجیح می‌دهند. هدف این مجموعه تعیین استانداردها، هماهنگ‌سازی فرآیندهای قانون‌گذاری ملی، درخواست ایجاد شرایط کاری مناسب و محدود ساختن بازگشت سود است. از سوی دیگر گروه بدبین با بهره‌گیری ترکیبی از فرآیندهای رئالیستی و مارکسیستی، درخصوص

نژادپرستی و گروه‌های نژادی: بازیگران فراموش شده در روابط بین‌الملل

برخی گروه‌های نژادی می‌خواهند که از موجودیت‌های سیاسی فعلی جدا شده و به خود مختاری دست یابند. برخی دیگر مایلند به کشوری بپیوندند که خود را به لحاظ نژادی با مردم آن سازگار می‌بینند. جای دادن این گروه‌های نژادی در رسته «بازیگران جدید» سیاست بین‌الملل به نوعی مبالغه‌آمیز است. مروری بر وقایع دو قرن اخیر حاکی از آن است که توصیه و ترغیب نسبت به استقلال ملی و (نژادی) یکی از دلایل عمده فعالیت سیاسی و درگیری مسلحانه می‌باشد، به طور مثال کشورهای جنوب اروپا و گروه‌های نژادی بالکان (از جمله بلغارها، یونانی‌ها، صرب‌ها، و نهایتاً ترک‌ها) قسمت اعظم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم را در تلاش جهت کسب استقلال از امپراتوری چندملیتی عثمانی سپری کرده‌اند. جنگ‌های انقلابی در چین (۴۹-۱۹۱۱) اساساً ملی‌گرایانه بود. عامل برپایی جنگ جهانی اول نیز یک واقعه نژادی و قومی^(۵) بود که پایان آن، اظهار دولت-ملت‌های پیروز مبنی بر پذیرش اصل خودمختاری (تعیین سرنوشت ملی) بود. آلمان در زمان صدارت هیتلر و در دوره بین دو جنگ برخی از تحقیقات تهاجمی اولیه خود را در داخل کشورهای همسایه مبنی بر استدلالات نهضت استرداد (یعنی یکپارچگی مجدد نژادی) قرار داد. وحدت اجباری اتریش

و آلمان (آنشلوس) حمله آلمان به چکسلواکی و مورد از بدیهی‌ترین نتایج این تحقیقات بود. آنچه که اکنون آن را درگیری قومی می‌نامیم از پایان جنگ جهانی دوم به این سو، اگر تشدید نشده باشد، ادامه یافته است. تفکیک شبه قاره هند به هند و پاکستان پس از کسب استقلال و عدم وابستگی هند به بریتانیا، مسئله فلسطین و مبارزه تاریخی یک میزبان مستعمراتی برای به دست آوردن استقلال ملی، تلاش استان کاتانکا برای جدایی از کنگو (که اکنون زئیر نام دارد)؛ فرانسه و انگلیسی زبان‌های کانادا، فنلاندی‌ها و والون‌ها در بلژیک، جنبش جدایی طلب باسک در اسپانیا، جنگ داخلی بیافرادر نیجریه؛ جدایی بنگلادش از پاکستان و تشنجات قومی و قبیله‌ای آفریقای جنوبی نمونه‌های نیروهای پرقدرتی هستند که در مبحث شناسایی دقیق نژادی قرار می‌گیرند.

گروه‌های نژادی را نمی‌توان پدیده‌های جدید و یا بازیگران تازه وارد صحنه سیاست بین‌الملل نامید، اما عرصه سنتی در روابط بین‌الملل معمولاً از تأکید بر بازیگران بین‌المللی، به غیر از دولت‌ها، پرهیز می‌کند و از این طریق، واقعیتی را که به تشریح آن تظاهر می‌کند بیش از حد ساده و تحریف شده جلوه می‌دهد. از این رو است که آثار و قضایای ارائه شده در خصوص فعالیت نژادی را مشمول عنوان «بازیگران جدید» سیاست بین‌المللی قرار می‌دهیم.

با مسائل نژادی چه باید کرد؟

اجرا گذارده شود، اما پرسشی مطرح است و آن این که کمترین میزان جمعیتی (که به صورت درصد کل جمعیت یک کشور چند نژادی یا به صورت مطلق و یا برحسب قلمرو سکونت محاسبه می‌شود) که اعمال حق خود مختاری در تعیین سرنوشت را مجاز می‌سازد، چیست؟ به طور مثال، آیا خواست‌های همه گروه‌های نژادی در یوگسلاوی [سابق] باید یک جا به رأی گذاشته شود یا به طور جداگانه؟ در پرداختن به نمونه‌های بحث‌انگیز پیچیده‌تر لازم است این سؤال مطرح شود که آیا گروه‌های نژادی و قومی مختلف محق هستند که نهادهای جداگانه و مختلفی را برای توسعه اجتماعی اقتصادی و سیاسی برگزینند؟^(۶)

همه این پرسش‌ها حاکی از آن است که اعمال جدی اصل آزادی در تعیین سرنوشت ملی (که در اینجا خودمختاری در تعیین سرنوشت نژادی تلقی می‌شود) به فروپاشی قابل ملاحظه کشورهای کثرت‌گرای نژادی و توزیع فاجعه‌آمیز قدرت و نفوذ سیاسی می‌انجامد. از سوی دیگر، نباید آنچنان ساده‌نگر بود که کلیه اعضای یک گروه نژادی را دارای یک هدف و خواست مشترک فرض کرد. آنها همچنین، با توجه به میزان اعمال تفکیک نژادی که خواهان آن هستند تقسیم می‌شوند. گمان می‌کنیم اگر هدف، دستیابی به نظامی خود مختار در زمینه تعیین سرنوشت باشد، در صورتی که نظام بین‌المللی ابرقدرت‌گرا مدنظر باشد، این

پرسش اساسی که کلیه دانشجویان در زمینه مسائل نژاد و تبار با آن مواجه هستند، این است که آیا لزوماً باید مرزهای نژادی با مرزهای دولت - ملت‌ها بر هم منطبق باشند؟ ارائه پاسخ انتزاعی به این پرسش ما را برای داشتن پاسخ مثبت و سوسه می‌کند. در یک محیط ایده آل، انطباق مرزهای ملی با مرزهای نژادی بسیار مناسب است. در این صورت با کشورهای چند نژادی مانند هند، ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی [سابق]، یوگسلاوی [سابق] و اسپانیا چه باید کرد؟ می‌دانیم که اکثریت قریب به اتفاق دولت - ملت‌ها از دو یا چند گروه نژادی ترکیب یافته‌اند. آیا کلیه این کشورها باید به موجودیت‌های کوچک‌تر و همگون‌تر به لحاظ نژادی تجزیه شوند؟ آیا این مسائل به یک اغتشاش جهانی بی سابقه نمی‌انجامد؟ اگر گروه‌های مختلف نژادی از لحاظ قلمرو و محل و اسکان، پراکنده و به لحاظ اقتصادی به یکدیگر وابسته بودند چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا در چنین مواردی جمعیت‌های نژادی مختلف باید به دلخواه و یا اجباراً به بخش‌های سرزمینی مستقل و جداگانه تقسیم شوند تا همگونی نژادی آنها تضمین شود؟ این بار نیز، ساده‌تر است که سئوالات به صورت انتزاعی ارائه شود. لازم است که اصل آزادی در تعیین سرنوشت که مناسب‌ترین راه برای اعمال آن اجرای «همه‌پرسی‌های آزاد» می‌باشد، به مورد

رویداد کاملاً بعید خواهد بود. و ما با این کار جعبه پاندورا (Pandora's Box) را باز کرده ایم. اقدام به متحول نمودن نظام و بین الملل و تبدیل آن به نظامی با سه هزار دولت کوچک مستقیماً به مخالفت شدید و آتشین حکومت های فعلی کره زمین منتهی می شود.

تصور ما این است که راهکار برخورد با مشکلات نژادی، جدایی و تفکیک گروه ها نیست، بلکه باید نسبت به بسیج اقتصادی و حمایت از حقوق انسانی و مدنی آنها (که شامل حفظ و ارتقای هویت های نژادی و مذهبی است)، اقدام شود. تجربه های گذشته ثابت کرده است که حکومت های مرکزی کشورهای چند نژادی با جنبش های جدایی طلب سازگار نیستند. از تجربه هایی همانند جنبش های کاتانکایی ها، ایبوها، کبک ها، جمهوری ایرلند، باسک، کرووات ها، و قبرسی های ترک می توان به عنوان نمونه یاد کرد. احتمالاً تمایل مداوم به جدایی نژادی، درگیری های داخلی را تشدید کرده و مداخله قدرت های خارجی را موجب می شود. این تعارضات پیامدهای شدیداً مخاطره آمیزی را در عصر اتم در پی خواهد داشت.

چه بسا محور توجه افراد درگیر با مشکلات نژادی، حمایت از رفاه و پیشرفت باشد و نه جدایی گروه های نژادی. سرکوبی اقلیت های نژادی که گروه ها در گذشته غالباً با آن مواجه بودند تجزیه کشور را تحمیل نمی کند، بلکه به

پذیرش معیارهای حمایت از حقوق کلیه شهروندان ساکن در جوامع چند ملیتی سیاسی امر می نماید. مدل «مارتین لوتر کینگ» و فعالیت های عدم خشونت و مقاومت منفی در جهت دستیابی به حقوق بشر و بهبود وضعیت اقتصادی - سیاسی جامعه سیاهان ایالات متحده می تواند نیازهای اقلیت های نژادی در سایر کشورهای ناهمگون به لحاظ نژادی را کاملاً بر آورده کند. حقوق بشر و سازمان های بین المللی می توانند نقش بسیار مفیدی در حل درگیری های نژادی ایفا کنند. به عنوان مثال، توافق دولت - ملت های ناهمگون به لحاظ نژادی جهت تشکیل کنفرانس و انعقاد معاهده که حداقل حقوق مورد قبول گروه های نژادی را ترسیم کرده، و نهادهایی را برای نظارت بر موقعیت و رفاه و آسایش گروه های نژادی تأسیس نماید مؤثر خواهد بود. مباحث راجع به خود مختاری و عدم مداخله در امور داخلی، در بهترین شرایط، پوشش هایی هستند که همه می کوشند بد رفتاری با اقلیت ها و اکثریت های نژادی را در پس آن پنهان کنند. چنانچه قواعد و نهادهای کارآمدی جهت کنترل مؤثر مناقشات نژادی صورت نگیرد، منصفانه است که از تشدید مناقشات در سال های آتی خبر دهیم.

جنبش ها و سازمان های تروریستی

می دانیم که کاربرد واژه تروریست؛ معانی ضمنی کاملاً توهین آمیز و ناشایستی به همراه

دارد. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، تعاریف بسیار بی‌طرفانه‌تر و بدون ارزش‌گذاری سازمان‌های بین‌المللی، آنها را نوعی بازیگر غیرحکومتی تلقی می‌کند که به روش‌های غیر متعارف و غیر معقول خشونت دست می‌زنند تا به برخی اهداف سیاسی خود دست یابند. تروریسم نیز مانند جنگ مستلزم به کارگیری خشونت سازمان‌دهی شده جهت تعقیب اهداف سیاسی است. ظالمان و مظلومان هر دو از ترور به منزله یکی از ابزارهای سیاسی موجود بهره می‌گیرند، به طور کلی، هر گاه

عمل ترور از جانب دوستان انجام شود، آنان را آزادی‌خواه یا مبارز غیرمتعارف می‌نامیم و هرگاه از جانب دشمنان انجام شود، آنان را تروریست یا خرابکار نام می‌نهمیم.

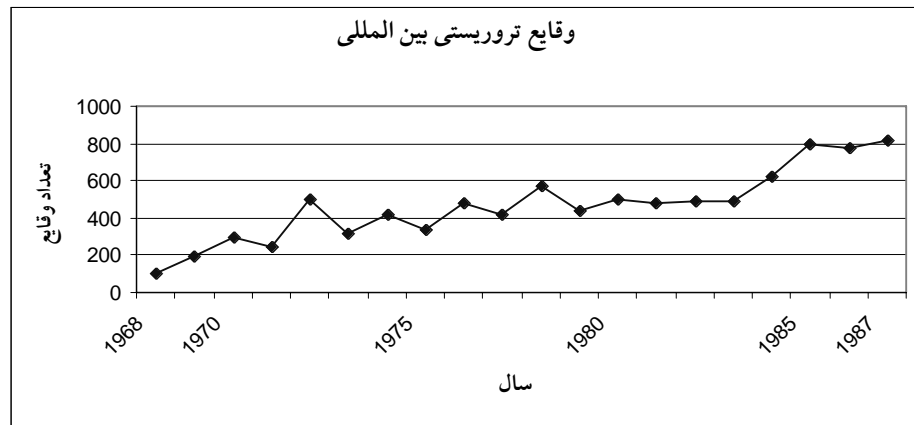
سازمان‌های تروریستی بسیار معروف عبارت‌اند از: سازمان ابونضال، ارتش سرّی آزادیبخش ارمنستان که هدف آن ترکیه است، گروه اقدام سریع (گروه ضربت) که در فرانسه فعالیت می‌کند؛ تیپ‌های سرخ که در ایتالیا فعال بود، ارتش جمهوری خواه ایرلند که در اولستر فعالیت می‌کند، گروه بادرما ینهوف که در آلمان فدرال [سابق] فعالیت می‌کرد و به نام

گروه ارتش سرخ نامیده می‌شد، گروه هفدهم نوامبر که در یونان به فعالیت مشغول است، ارتش سرخ ژاپن که در ژاپن و سایر بخش‌های جهان فعالیت می‌کرد، کنگره ملی افریقا که در زامبیا، آنگولا و افریقا فعالیت می‌کرد و بسیاری

از گروه‌های تروریستی دیگر در آمریکای جنوبی و مرکزی و سایر قسمت‌های جهان. روش این گروه‌ها، بمباران مناطق پر ازدحام مانند مراکز تجاری، راه‌های زیرزمینی، تأسیسات نظامی و مراکز مخابراتی، ربودن کشتی و هواپیما، ربودن و یا ترور شخصیت‌های برجسته حکومتی یا تجاری است. اهداف کوتاه مدت اکثر گروه‌های تروریستی جلب توجه رسانه‌های جمعی، و سپس جلب توجه عموم از طریق رسانه‌ها می‌باشد. آنان از این لحاظ بسیار موفق بوده‌اند.

بمب‌گذاری ایستگاه راه آهن پلونیوا در سال ۱۹۸۱ و حادثه مونیخ؛ گزارش‌های وسیع رسانه‌ای را به خود اختصاص داد. اما همان‌طور که نمودار نشان می‌دهد، تناوب اقدامات تروریستی بین‌المللی آهنگ رشد نسبتاً کندی داشته است. این نمودار البته اهمیت و بزرگی پدیده تروریسم را بر حسب تلفات کلی نشان نمی‌دهد. در حالی که تعداد وقایع و رویدادهای منفرد در سطحی اندک باقی مانده است، افزایش هشدار دهنده‌ای در میزان تلفات وارده در نتیجه این اقدامات خشونت‌آمیز بی‌هدف دیده می‌شود.

ویرانگری تروریسم در مقایسه با سایر عوامل مرگ و میر مانند بیماری، قحطی، جنگ، حوادث صنعتی و تصادفات اتومبیل‌اندک است. پس چگونه می‌توان بدنامی سیاسی و حتی جاذبه مردمی برخی از این گروه‌ها را توصیف کرد؟



پاسخ این پرسش بسیار پیچیده است. برخوردارند.

روشن ترین، و نه لزوماً صحیح ترین، پاسخ این

است که روزنامه ها و سایر رسانه های گروهی

معمولاً فعالیت های تروریستی را به دلیل

اهمیت خبری آنها بزرگ جلوه می دهند. این

نوع موفقیت آسان و به دور از زحمت، آنها را

در رسیدن به اهداف تاکتیکی اولیه خویش که

همان معطوف نمودن توجه جهانی به مشکلات

سیاسی خود می باشد یاری می رساند. پاسخ

دیگر این که شناسایی و مبارزه با خشونت

غیرمتعارف برای نیروهای غیرنظامی کاری

بسیار دشوار اما انجام آن کم هزینه می باشد. این

امر احساس ناامنی و به طور کلی، نارضایتی

روانی مخالفان سازمان های تروریستی را برمی

انگیزد. پاسخ سوم این است که اقدامات

تروریستی فی نفسه در درجه دوم اهمیت قرار

دارد. سازمان های آزادیبخش موفق گروه هایی

هستند که از ساختار سیاسی بسامان، علت

وجودی موجه، رهبری کارآمد و حمایت توده ای

تلاش ها برای نظارت بر فعالیت های

تروریستی

مجموعه هواپیما ربایی ها، انفجار بمب های

پستی و وقایع خونین هوایی که منجر به تلفات

فراوان شده است، بسیاری از دولت ها و به

خصوص ایالات متحده آمریکا را با هدف

نظارت بر فعالیت های تروریستی بسیج نمود.

به گفته مقامات حکومتی، آنچه که گروه های

تروریستی مختلف بدان تظاهر می کنند مشکل

حقیقی نیست؛ آنچه که مخاطره آمیز می نماید

فعالیت های تروریستی بالقوه وحشتناک و

مخوف در دهه های آینده است. در صورتی که

تروریست ها می توانستند ابزارهای خود را از

تفنگ و مواد منفجره به گاز اعصاب، ابزارهای

نه چندان پیشرفته هسته ای، موشک های گرمایاب

و سایر تسلیحات مرگبار تغییر دهند از تأثیر

منفی عمیقی برخوردار می شدند. سناریوهای

وحشت آور به انعکاس این مطلب می پردازند که زیاله های هسته ای پراکنده شده به موجب انفجارهای غیر اتمی می تواند به بروز خسارات شدیدی بیانجامد، یا سناریوهایی با طرح آلوده کردن هوا و ذخایر آب به وسیله مواد شیمیایی سنتی و یا تخریب سیستم های حمل و نقل و ارتباطات از طریق منفجر ساختن پل ها و نیروگاه ها.

کلیه این فعالیت ها را لزوماً نمی توان به سازمان های با انگیزه سیاسی محدود کرد. با وجود این اکثر سازمان های برخوردار از انگیزه سیاسی که نسبت به وجهه عمومی خویش آگاه هستند، معمولاً میزان و ماهیت ویرانگری هایی که خود را مجاز به انجام آن می دانند محدود می کنند. منشأ مهم نگرانی مقامات دولتی، افکار و تصورات مجرمان عادی (به ویژه اعضای شریک یک جرم سازمان دهی شده) است که به شگردهای تروریستی مبدل می شود، به طور مثال، آنان می توانند یک بمب افکن هسته ای و سرنشینان آن را با هدف ارعاب عموم و سود شخصی خود بر بایند، لذا به منظور کنترل توانایی بالفعل و بالقوه تروریستی در این زمینه نیز لازم است که تدابیر تازه و نهادهای ملی و بین المللی جدیدی اندیشیده شود.

تأثیر اقدامات ملی و بین المللی که به منظور مبارزه با تروریسم اتخاذ می شود، بدون شک به تشدید مزاحمت ها و تجاوز عمیق به حریم شخصی و آزادی فعالیت عامه مردم منتهی

می شود. هر یک از ما که سعی کرده ایم برای سفرهای داخلی و خارجی خود از هواپیما استفاده کنیم، با پیش زمینه ای از برخی اقدامات برخورد کرده ایم: ماشین های فلزیاب، بازرسی های شخصی، بازرسی اثاثیه دستی مسافران، نگهبانان مسلح و سایر وسائل کنترل کننده به منظور کاهش هرگونه احتمال هواپیما ربایی! تناقض موجود در این است که رشد و پیچیدگی تکنولوژی، فعالیت های تروریستی را به همراه آورده است، و از سوی دیگر همین رشد، دستگاه های مختلف را به ابزار کار آمد و اجباراً مزاحم مسلح کرده است و این وسائل، آزادی فردی را محدود نموده و نگرانی های قابل ملاحظه ای را به وجود آورده است. نهایتاً مردمان بی گناه در هر دو مورد طرف دریافت کننده و تحمل پذیر قرار می گیرند. آنان ابتدا مزاحمت بازرسی های شخصی و سایر تجاوزات به حریم خصوصی خویش را تحمل می کنند و سپس مجبور هستند که ترس از ربودن هواپیما و یا انفجار آن در آسمان را تحمل کنند. احتمالاً مفسران فلسفه گرا این موقعیت را به منزله مصیبت غیر قابل انکار یا تجلی غیر قابل گریز جوامع صنعتی و یا بهای عضوی از اجتماع بشری بودن رد می کنند. افراد مرتبط با سیاست عملی توجه خود را به توسعه و گسترش نهادها و مؤسساتی معطوف می دارند که هدف آنها مرتفع نمودن ریشه ها و تأثیرات ناشی از تروریسم است.

گروه‌ها و جنبش‌های مذهبی

با توجه به نمونه‌هایی همانند پاپ به هنگام سخنرانی برای جمعیت‌های چند میلیونی در سفر به سراسر جهان و ملاقات با ملت‌ها، آیت... روح... خمینی [ره] که قدرت مذهبی و غیر مذهبی حاکم بر انقلاب اسلامی را پس از حکومت شاه در ایران در دست داشتند، یا تأثیر «اکثریت معنوی» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۴ آمریکا، می‌توان به تصور روشنی از شهامت مذهبی در امور سیاسی و اجتماعی دست یافت.

ضمن بررسی سابقه سیاسی در طول تاریخ، می‌توان این موضوع را مطرح نمود که نقش مستقیم مذهب سازمان‌یافته در امور سیاسی از سال ۱۶۴۸ (انعقاد قرارداد وستفالی) تاکنون به آرامی کاهش یافته است. اصل جدایی کلیسا از حکومت در کشورهای غربی نمونه روشن این تصفیه به شمار می‌آید. از سوی دیگر می‌توان چنین اظهار داشت که تاریخ بیانگر الگوی ادواری فراز و نشیب و یا اوج و حضيض تأثیر مذهب در گذر زمان بوده است؛ به عنوان مثال مقام مذهبی در دوره پیش از مسیح به شخصیت‌های نسبتاً درجه دو واگذار می‌شد و پادشاهان، سیاستمداران یا ژنرال‌ها تسلط بی چون و چرا بر امور کشور را به عهده داشتند.

اما با ظهور مسیحیت در بخش‌های شرقی و غربی امپراتوری رُم، جهان شاهد تلفیق مقام مذهبی و غیر دینی بود که این حالت را «پاپ

سزاری» می‌گفتند. پادشاهان و امپراتوران با تلفیق مقام مذهبی و غیر مذهبی در صدد بودند تا مشروعیت خود را به حداکثر رسانده و الگوهای قدرت را با تسلط مطلق طی دوره‌های بلند مدت زمانی حفظ کنند. مطالعه سرگذشت ژوستینین امپراتور بیزانس (که در سال‌های ۶۵-۵۲۷ پس از میلاد بر قسطنطنیه حکومت می‌کرد) و یا پاپ اینوسنت سوم (که در سال‌های ۱۲۱۶-۱۱۹۸ بر رُم حکومت می‌کرد) حاکی از آن است که اینان نمونه‌های روشنی از ترکیب شمشیر و قبای کشیشان یا ترکیب مقام سیاسی و مذهبی هستند.

دین اسلام نیز مانند مسیحیت از شهامت سیاسی یکسان، اما قدمت کمتری برخوردار است. این دین و مذاهب آن (سنّی و شیعه) شور و هیجان تبلیغ اعتقادات خود را با توسعه طلبی غیردینی امپراتوری‌های اعراب و عثمانی درهم آمیختند که به نوبه خود به گسترش اسلام در سایر نقاط شناخته شده آن زمان یاری رساند. در کشورهایی که امروزه دین اسلام در آنها غالب می‌باشد، مشارکت مذهب در زندگی سیاسی ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده است به عنوان مثال، تأثیر اصول‌گرایی در کشورهایمانند ایران تحت حکومت انقلابی شیعه، فراگیر بوده است.

با ارزیابی نقش و نفوذ سیاسی گروه‌های مذهبی در اواخر قرن بیستم، به وضوح متوجه موج احیاء‌گرایی، رستاخیز، شهامت و

فعالیت‌گرایی می‌شویم. انقلاب اسلامی ایران نمونه این موج است. همچنین، به ندرت می‌توان راجع به تأثیر عمیق و پیامدهای سیاسی احتمالی اظهارات جاذبه‌دار و تحکم‌آمیز پاپ بر موضوعاتی مهم و بحث‌انگیز و بعضاً سیاسی مانند کنترل جمعیت، حقوق بشر، فقر، صلح و آزادی خواهی سیاسی به بحث و مناظره پرداخت. به علاوه به نظر می‌رسد که فعالیت‌های مالی و سیاسی اصول‌گرایان مذهبی آمریکا که تحت رهبری «اکثریت معنوی» فعالیت می‌کنند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در انتخابات سال ۱۹۸۰ آمریکا در حمایت از نامزدهای محافظه کار داشته است.

باید به خاطر داشته باشیم که در مورد گروه‌ها و جنبش‌های مذهبی همانند مواردی چون شرکت‌های چند ملیتی، گروه‌های نژادی و یا سازمان‌های تروریستی نمی‌توان به کلی گویی‌های سطحی پرداخت؛ به طور مثال، شاهد فعالیت بعضی کشتی‌های کاتولیک در آمریکای لاتین هستیم که بدون توجه به سابقه حقوق بشر در رژیم‌های نظامی، با آنها رابطه صلح‌آمیز برقرار کرده‌اند و این در حالی است که بسیاری از آنان جنبش‌های آزادی خواه مردم‌باور انقلابی را رهبری کرده‌اند.

در اینجا با وجود احتمال این خطر که مورد انتقاد قرار گیریم، به کلی‌گویی‌هایی راجع به نقش و تأثیر فعالیت‌های مذهبی در سیاست داخلی و بین‌المللی می‌پردازیم. در تعدادی از

کشورهایی که با مشخصه سازگاری مذهبی قابل ملاحظه شناخته می‌شوند، ایمان و اعتقادات اگر شکل‌دهنده ملی‌گرایی نباشد، معرف اصلی آن خواهد بود. به علاوه با فرض این که گرایش کلی گروه‌های مذهبی حمایت از صلح، نظم، عشق و سازگاری است، معمولاً تشکیلات مذهبی بسیاری از کشورها به طور کلی با موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود شناخته می‌شوند. گاهی مقامات مذهبی پس از تحولات انقلابی - مانند مورد کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی - در عوض دستیابی به آزادی عمل در تعقیب کارکردهای مذهبی بشردوستانه و اجتماعی خویش، به سوی انطباق با شرایط موجود پس از انقلاب و حصول توافق کاری یا گروه‌های حاکم پس از انقلاب متمایل می‌شوند.

این که آیا گروه‌های مذهبی تعقیب‌کننده اهدافی مانند جلوگیری از بروز جنگ، حمایت از حقوق بشر، مبارزه با فقر، یا مبارزه با سقط جنین (حمایت از زندگی)، به معنای واقعی کلمه، از خط جداکننده امور مذهبی از غیرمذهبی و سیاسی عبور می‌کنند موضوعی است که تا مدت‌ها مورد بحث خواهد بود. هستند افرادی که - بگذارید آنان را حداقل گرایان مذهبی بنامیم - می‌خواهند مذاهب را به فعالیت‌های صرفاً ثابت و بشردوستانه محدود کنند؛ افرادی که نمی‌خواهند فرد یا محور خاصی را حمایت کنند، برای فعالیت‌های تبلیغاتی سرمایه‌گذاری

کنند و یا در مورد تصمیمات و اقدامات رهبران داخلی و خارجی اعمال نظر نمایند، بلکه می‌خواهند به لحاظ سیاسی بی‌طرف باقی بمانند. از سوی دیگر افرادی که می‌توان آنان را

افراطیون (حداکثر گرایان) مذهبی نامید، این استدلال را مورد تأکید قرار می‌دهند که رهبران و گروه‌های مذهبی محق هستند (در حقیقت موظف هستند) سیاست‌ها و رویه‌هایی را که با هدف به اوج رساندن ارزش‌های اخلاقی، رفاه بشری، آزادی انسانی، حفظ هویت فرهنگی و غیره طراحی شده‌اند، ترویج دهند.

این موضوع که آیا خودسوزی یک راهب بودایی در مراحل اولیه جنگ ویتنام، نوعی عمل اعتقادی، نوعی مقاومت منفی و یا دفاعی انقلابی، قدرتمند و اندوهبار است موضوعی است که اگر بحث‌انگیز نباشد مورد تأمل خواهد بود. اما صرف نظر از این که نقش و فعالیت‌های گروه‌های مذهبی در جوامع سازمان‌یافته در چه وضعیتی قرار دارد، باید پذیرفت که مطالعه دقیق سیاست جهانی نمی‌تواند فعالیت‌های مذهبی را خارج از گستره پدیده‌های روابط بین‌الملل قرار دهد.

فرجام

در این گفتار کوشیده‌ایم که نشان دهیم نظم موجود در روابط بین‌الملل به سمت غفلت و نادیده گرفتن فعالیت‌های بازیگران غیرحکومتی و تأکید عمده بر فعالیت‌های بین‌دولتی متمایل

است. توجه مورد بررسی بازیگران جدید و از یاد رفته سیاست بین‌الملل، نظم موجود در روابط بین‌الملل یعنی واقعیت معاصر را بسیار بهتر منعکس می‌کند.

علاوه بر شرکت‌های چندملیتی، گروه‌های نژادی، سازمان‌های تروریستی و جنبش‌های مذهبی می‌توان انواع بسیاری از بازیگران غیرحکومتی را مورد مطالعه قرارداد. این بازیگران عبارتند از: گروه‌های تبعیدی، جنبش‌های مخالف زیرزمینی، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، سازمان بین‌المللی «فراملی» (مانند جامعه اروپا)، احزاب سیاسی به هم پیوسته بین‌المللی، جنبش‌های کارگری و حرکت‌های دانشجویی.

پیش از خاتمه این گفتار لازم است تذکری را ارائه دهیم. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در واکنش نسبت به افزایش ناگهانی تظاهرات دانشجویی در بسیاری از نقاط جهان، مجموعه‌ای از کتاب‌های جدید، با اشتیاق فراوان بیان داشتند که «پدیده‌ای جدید» و یا به عبارتی دیگری از پدیده‌های مهم بین‌المللی به وقوع پیوسته است! اما تظاهرات دانشجویی پدیده‌ای تازه نبود. به علاوه، با فروکش کردن جنبش‌های دانشجویی در اوایل دهه ۱۹۷۰ جستجوگران پدیده‌های تازه تمام توجه خود را به سمت بازیگران «جدیدتر» و توانمندتر مانند شرکت‌های چندملیتی، مذاهب و ادیان بین‌المللی و سازمان‌های تروریستی سوق دادند. لذا لازم

پانوشته‌ها

است که دانشجویان را از خطر احساس گرای و جنجال برانگیزی‌های موقت دانشگاهی آگاه سازیم.

همچنین در خاتمه باید خاطر نشان ساخت که محور توجه قراردادن بازیگران غیر حکومتی به تنهایی پدیده جدیدی در علوم اجتماعی و فلسفه سیاسی نیست و مثلاً تئوری مارکسیسم، مفهوم طبقه و قشر را که مطمئناً یک بازیگر غیر حکومتی است، مهم‌ترین ابزار یا واحد تحلیل سیاسی تلقی می‌کند، شعار مارکسیست‌ها یعنی «کارگران جهان متحد شوید» در کنار سایر مسائل به منزله تقاضای تقویت و تشدید سیاست فراملی در میان بازیگران غیر حکومتی است. به علاوه محور بسیاری از تحلیل‌های سیاست بین‌الملل یک بازیگر واحد همانند تولیدکنندگان تسلیحات «سوداگران مرگ»، باندهای بوروکراسی یا اکولوژی و جنبش زنان است. باید اذعان داشت که برخی از این آثار و نوشته‌ها بحث برانگیز و جدلی هستند. با وجود این، این آثار سطح تحلیل جدیدی از سیاست بین‌الملل را می‌گشاید که فراتر از سطح تحلیل دولت‌های سرسخت و مقاوم است. بنابراین شایسته است که بازیگران جدید از یاد رفته به تابعان مشروع از بازیگران صرف در روند سیاست بین‌الملل تبدیل شوند و این که، ما توپ‌های بلیارد را فدای تارهای عنکبوت کرده و از آنها چشم پوشی کنیم.

۱. می‌دانیم که واژه تروریست تلویحاً موهن و تحقیرآمیز است. این واژه در صورت حسن تعبیر به یک مبارز آزادیخواه اطلاق می‌شود. ما دشمنان خویش را تروریست و دوستان خود را مبارزان آزادیخواه می‌نامیم. توصیف بسیار بی‌طرفانه‌ترین واژه عبارت است از «بازیگران غیرحکومتی که در تعقیب برخی اهداف سیاسی از اشکال معمولی و غیرمتعارف خشونت بهره می‌گیرند». نظر ما این است که بدون ابراز علنی تأیید و یا عدم تأیید فعالیت‌ها و اهداف تروریستی، واژه تروریست را به مفهوم علمی آن بگیریم.
۲. حقوق مزایای تطبیقی را دو اقتصاددان انگلیسی به نام دیوید ریکاردو و جان استوارت میل بیان نموده و هر دو نیز از پیروان آدم اسمیت می‌باشند. در این حقوق آمده است که به موجب شرایطی مانند وجود تجارت و بازارهای آزاد، هر منطقه یا دولت - ملت باید در تولید آن دسته از محصولات که در رقابت با سایرین، بیشترین کارایی را دارد تخصص و مهارت کسب کند و آن دسته از محصولات را که فاقد توانایی تولید آن است و یا صرفاً در مقایسه با دیگران با هزینه سنگین‌تری آن را تولید می‌کند، با کمترین هزینه ممکن وارد کند.
۳. بارنت و مولر خاطر نشان می‌کنند که ۸۳ درصد از سرمایه فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی آمریکایی که در آمریکای لاتین فعالیت می‌کنند از جمله سرمایه‌های داخلی است و آنان ۷۹ درصد از سود خود را از آمریکای لاتین به دست می‌آورند.
۴. آمار بیکاری در جهان سوم طی دهه ۱۹۶۰، حدود ۲۷ تا ۳۰ درصد نیروی کار بود، و از آنجا که این آمار توسط کشورهای جمع‌آوری شده که از وجهه خویش در سطح جهانی آگاه هستند ممکن است کمتر از واقعیت باشد.
۵. در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ یکی از جوانان مبارز صرب به نام گاوریلو پرنسیپ، وارث مسلم اتریشی به نام آرشیدوک فرانس فردیناند و همسرش را در اقدامی وطن خواهانه در شهر بوسنی (سارایوو) و به قتل رسانید. این واقعه شرایطی را به وجود آورد تا دولت اتریش - مجارستان نیروهایش را علیه پادشاهی صربستان بسیج نماید. این واقعه عامل زنجیره‌ای از رویدادها بود و نهایتاً منجر به جنگ جهانی اول شد.
۶. یکی دیگر از نشانه‌های واضح و روشن استمرار جدایی نژادی، ناآرامی‌هایی بود که پس از توسط دولت گورباچف به اقدامات آزادی خواهانه در دهه ۱۹۸۰، در ارمنستان و جمهوری‌های بالتیک به وقوع پیوست.